



افشای صحبت‌های عادل فردوسی پور در دور همی 😊

فردوسی پور: آزادی تلگرام یعنی اینکه قاچاق دختران ایرانی آزاد باشد!

مهرن مدیری: من و سیامک انصاری شمارا صد کنیم بهتر است یا خارجی‌ها؟!
مهدی مهدوی کیا: مردم نان و اشکنه بخورند!
#گوبلز_آسوده_بِخواب #هنر_سانسور #صداوسیما_بیبیپ #شهرنگ



تزیقات

سانسورچی‌ها در کشورهای دیگر چه می‌کنند؟!



در کوبا: سیگار هافرتی اول سانسور در کوبا هستند آن‌جا که عکس‌های ریه‌روی پاکت‌های سیگار سانسور می‌شوند و این باعث رونق تجارت و صنعت سیگار برگ شده است! طول عمر مردم کوبا هم به دلیل سانسور ریه‌داغان، تا ۸۰ سال اضافه شده و آنها هم مثل همه مردم جهان از وجود این سانسور و باقی سانسورهای راضی و شاد و خندان هستند!

در نروژ: آن‌جا به دلیل سرمای پیرزن کش همه لباس‌های چند لایه می‌پوشند و از این لحاظ مشکلی نیست، به همین دلیل آنها مجبور به واردات سانسورچی از کشورهای دیگر هستند تا به قوه تحریک قوی و ایزاری که برای سنجش میزان تحریک‌کنندگی دارند، بتوانند چیزی برای سانسور پیدا کنند و این شغل سنتی راننده‌نگه دارند!

در سوئیس: متأسفانه در این کشور چون همه چیز بر پایه رسم‌ساخته و غربی و منحط همه‌پرسی است، تا سانسورچی بخواهد موضوع سانسور مמה‌های گرگ و صحبت‌های ایوزیسیون و تصویر زنان ورزشگاه را به فراندوم بگذارد، همه اینها رفته روی آنتن و باز پخش هم شده و سیل وزلزله و خشکسالی سوئیس را فرا گرفته!

در آمریکا: آن‌جا چیزی برای سانسور زیاد است! از میهمانی خرگوش‌های آمریکایی بگریزد تا سربال‌هایی چون گیم‌اف ترنزا اما معروف‌ترین سانسور در آمریکا پخش مسابقات کشتی کپوزان بود که آن قدر آن را شطرنجی کردند، تبدیل شد به مسابقات شطرنج جرج واشنگتن با گزارش‌های عامل!

در روسیه: مهمترین برنامه‌های مرزهای هنر سانسور را جابه‌جا کرد، پخش مناظر نامتخلات ریاست‌جمهوری در کاخ کرملین بود که با توجه به این که روسیه مانند ما یک کشور اخلاق‌مدار و معتقد است که در برهه حساس کنونی می‌بایست مردم روسیه را از انواع گزند محافظت کرد. این مناظره با حضور ولادیمیر پوتین و ولادیمیر پوتین و ولادیمیر پوتین برگزار شد و همگان دیدند برج دم‌مکراسی روسیه نمیدونی تا کجا میره! حتی عکس‌های پشت صحنه از این مناظره نشان می‌دهد که مجری و کمک مجری و فیلمبردار و حتی آن شخصی که با بیلبلیک روی صورت آدم‌ها پودر بچه می‌زند، هم ولادیمیر پوتین بودند! حالا افراد دیگری هم در زندگی پوتین، ولادیمیر پوتین بودند که دیگر عفت عمومی و حسن‌همجواری و حق و آب و گل و خسز و عمق روابط دو کشور هم در آنجا یعنی شما تصور کن کره شمالی و آلمان در فینال جام جهانی! بعد کره شمالی با تاکتیک‌های داهیاپانه و هجومی رئیس این کشور سه تادر نیمه اول به آلمان گل می‌زند! به مانوئل نوبل حتی اعدا این برای نیمه اول بود، دوستان در واحد سانسور خلق کره شمالی با هم شور می‌کنند که آلمان رو ۶تایی کنیم؟! یکه‌پوز سفارت ایران زنگ می‌زند که نه ۶تایی را برای مردم ما نگه دارد، همون ۵ تا کافیه! اینها هم می‌گویند بچه‌ها دو تا گل دیگر فوتشای کنیدا! حالا شما ملت غرغرو سر دو تا تماشاگر فوتبال و دو تا جوش گرگ رومی، این قدر جنجال برپا کنیدا!

توی دنیای پراز اندوه و جنگ / جز شکیبایی چه باشد راهکار؟
پیراگتھر: به ما شد عرصه تنگ / خنده کرد و داد پاسخ: «شهرنگ»

تماشاخانه | جواد علیزاده | کارتونیسٹ | javadalizadeh@yahoo.com



فلکه اول

فردوسی پور: «جیگر تو به قریون، اسمال عید می‌ریم خارج یا جیگر تو روز تو حلفت خارج کنتم؟» بنده قبل از پاسخ به این سوال، جلدی نزد شهرام شهیدی رفته و گفتم: «شهرام خان، شما که کلاخارجی، بی‌آقایی کن تو این سفر مارو هم ببر خارج.» شهرام خان فرمودند: «خارج مگه طولیس که هر خری رو راه بدن.» بنده که از حرف ایشان خیلی ناراحت شده بودم به پای ایشان افتاده و عجز و لابه بسپار کردم، ولی افاقه نکرد، به همین خاطر ماه به ماه به شکل یواشکی در یکی از چمدان‌های ایشان خود را چپانده و با هواپیما به خارج فرستادم.

جالب‌ترین چیزی که در خارج دیدیم وسیله‌ای بود به نام «فن دستشوویی»! این وسیله شبیه پنکه کوچک بود، ولی آدم را خنک نمی‌کرد و گویا کارش هم این بود که بوی بد داخل مستراح را به بیرون هدایت کند. خدا را شکر ما در مملکت به جهت این که همگی بوی گلاب می‌دهیم به این فرطی‌بازی‌های نایزی نداشتیم.

۴۰ کد

پیر مرد پتویج!

نو شد و پیام‌های من اولین کسی بودم که سال رو بهت تبریک گفتم رسید. سال جدید ما هم کنار بیمارستان شروع شد، راستش خوشحالم بودم که پای هفت‌سین نشستم و مجبور نیستم ماچ و بوسه و اخ و تف رد و بدل کنم. پهو یک نفر سرش را تاناف کرد توی ماشین و ماچم کرد و گفت: «زبونم لال، توام مثل پسر منی، ماچ‌های من حکم دستت اول صبح رو داره، با این ماچم اسمال بهت بد نمی‌گذره.» بعدشم دو سه تا ماچ چپ و راستی مشکوک دیدگام کرد که زاویه‌اش بیشتر رو به وسط صورت بود تا کنارها و راهش رو گرفت و رفت. بعد از رفتن آن مرد که خوب ماچ می‌کرد، بابام زنگ زد، گفتم حتما نگران و ناراحت شدن که سال تحویل پیش شون نبود اما تا گفتم الو، گفت: «این سال اولیه که سر سفره نبودیم، به یمن غیبت امیدوارم سال خوبی برای کل خانواده باشه. ما داریم می‌ریم شهرستان، توام بمسون دوزار کار کن که کلی قسسط عقب افتاده داری. کسی رو هم نیار خونه...» بالاخره پسر پدر پتویج پیشش شد. بهم گفتم: «ببین جون، این پیر مرد چند ساعتی بیشتر زنده نمی‌مونه، نمی‌خواستیم شب عیدی توی خونه و پیش بچه‌ها تموم کنسه. من پول کار کردت رو هر قدر بهت شه می‌دم، بمون پیشش، بوس رو که داد و قبض رو گرفت، زنگ بز ما بایم.» با خودم گفتم، کسی که خونه نیست و اگر برم خونه تنها کاری که می‌تونم بکنم اینه که لخت توی خونه بچرخم یا در دستشوویی را باز بگذارم و کارم رو بهت تبریک گفتم رو می‌خوندم که پهو سال